

"اقتصاد سیاسی" به عنوان یک "برنامه پژوهشی"

علی رضا علوی تبار^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۸/۱۲

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود تا موارد استفاده از مفهوم "اقتصاد سیاسی" در متون مختلف روشن گردد و از میان کاربردهای مختلف، یکی به عنوان مناسب‌ترین کاربرد معرفی شود. نگاه به طبقه‌بندی رویکردهای مختلف نظری در زمینه اقتصاد سیاسی پرداخته و هر رویکرد را در حداقل کلمات معرفی می‌نماید. پس از نگاهی گذرا و انتقادی به رویکردهای مختلف با طرح برخی ملاحظات روش‌شناختی، پیشنهاد می‌شود تا به جای آنکه "اقتصاد سیاسی" را به عنوان یک نظریه مشخص در نظر بگیریم، از آن به عنوان یک "برنامه پژوهشی" بهره‌گیریم. این مقاله دریچه‌ای است برای مقاله دیگری که به معرفی ابعاد گوناگون این برنامه پژوهشی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی، نهادگرایی جدید، حکومت‌گرایی، انتخاب عمومی و انتخاب جمعی، چندانگانه‌گرایی، رسته‌گرایی، برنامه پژوهشی، کمربندی محافظ، هسته سخت.

طبقه بندی JEL: F50, F59

۱. عضو هیأت علمی موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

مقدمه

طی سالهای اخیر اصطلاح "اقتصاد سیاسی" چون مفهومی دوباره کشف شده، جایگاه ویژه‌ای در تحلیل‌ها و گفتگوهای اهل نظر یافته است. صاحب‌نظران ایرانی به این امید که بتوانند واقعیت‌هایی را ببینند که به گمان آنها "اقتصاد متعارف" از دیدن آنها ناتوان است، دوباره به بهره‌گیری از مفهوم "اقتصاد سیاسی" و متون و منابع مربوطه به آن روی آورده‌اند. در آمیختگی انکار نشدنی تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی در ایران امروز، انگیزه‌ای قدرتمند برای دستیابی به چارچوب نظری جامع این دو وجه از زندگی جمعی در ایرانیان پدید آورده است و همین انگیزه است که موجب توجه مجدد به مفهوم "اقتصاد سیاسی" شده است. برای پاسخ دادن به این پرسش که این تشنگی تا چه حد با نوشیدن آب "اقتصاد سیاسی" برطرف خواهد شد، نیازمند تدقیق دوباره مفاهیم و کاربردها و جداسازی رویکردها و رهیافت‌ها از یکدیگر هستیم.

این مقاله با این هدف تهیه شده است که گام کوچکی باشد برای روشن کردن صورت موضوع. تفکیک کاربردهای مختلف اصطلاح "اقتصاد سیاسی" و تلاش برای طبقه‌بندی رویکردهای مختلف موجود در این بخش از اندیشه بشری، هدفی است که در این مقاله دنبال می‌شود. این مقاله با استفاده از پایان‌نامه دکتری نویسنده تهیه شده است.

ادعاها و روش

مقاله حاضر سه ادعا (یا فرضیه) اصلی را به صورت زیر مطرح می‌نماید:

- ۱- اصطلاح "اقتصاد سیاسی" در متون مختلف به معانی متفاوت به کار گرفته شده است. از این رو تنها به دلیل بهره‌گیری از این اصطلاح در یک متن نمی‌توان آن متن را حاوی مباحثی در زمینه اقتصاد سیاسی به عنوان شاخه‌ای متمایز و میان رشته‌ای از علوم اجتماعی دانست.
- ۲- اصطلاح "اقتصاد سیاسی" به عنوان یک رشته علمی نیز در درون خود حاوی دیدگاه‌ها و رهیافت‌های مختلفی است، به گونه‌ای که از هیچ توافق علمی فراگیری در مورد مفاهیم، سازه‌ها و گزاره‌های آن نمی‌توان سخن گفت.
- ۳- برای آنکه "اقتصاد سیاسی" مترادف با یکی از دیدگاه‌های طرح شده در چارچوب آن تلقی نگردد (مانند مترادف دانستن جامعه‌شناسی با مثلاً دیدگاه ساختی-کارکردی در جامعه‌شناسی)، می‌توان آن را به عنوان یک "برنامه پژوهشی" تعریف کرد و رویکردهای مختلف مطرح شده را در این چارچوب سامان داد.

روش این مقاله در بازبینی و سنجش اعتبار ادعاها و فرضیه‌های خود، روش تجربی-آزمونی نیست بلکه روش مقایسه‌ای-تحلیلی است. روشن است که تجربه و مقایسه، دو روش برای بازبینی فرضیات در شرایط متفاوت هستند (دو ورژ، ۱۳۶۲: ۲۹۲).

مفهوم و کاربرد اصطلاح "اقتصاد سیاسی"

مهمترین مشکلی که بر سر راه بهره‌گیری از اصطلاح "اقتصاد سیاسی" وجود دارد، به‌کارگیری آن برای مقاصد مختلف است. نگاهی اجمالی به منابع و متونی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند، نشان می‌دهد که حداقل می‌توان چهار کاربرد مختلف برای این اصطلاح یافت:

الف- نام قدیمی علم اقتصاد

نخستین به‌کارگیرنده اصطلاح "اقتصاد سیاسی" «آنتون دومون شرتین» اقتصاددان مرکانتلیست فرانسوی است که در سال ۱۶۱۶ میلادی، صفت "سیاسی" را به اقتصاد افزود تا آن را از مدیریت امور خانه به اداره امور جامعه و تنظیم جامعه بکشانند (بار، ۱۳۶۷: ۱۱). در کشورهای فرانسوی زبان هنوز عنوان اقتصاد سیاسی را مترادف با علم اقتصاد به کار می‌گیرند.

ب- جهت‌گیری خاص روش‌شناختی در مباحث اقتصادی

از نظر برخی از صاحب‌نظران اقتصادی، اقتصاد سیاسی شیوه خاصی است برای مطالعه پدیده‌های اقتصادی. این روش و شیوه خاص با چند ویژگی زیر، از روشهای معمول و متعارف مطالعات اقتصادی متمایز می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۸۶):

- ۱- به فهم و حل مسائل مهم، در مقایسه با معماهای جزئی و غیر آن، اولویت بالا می‌دهد.
- ۲- در تحلیل مسائل خاص اقتصادی، متوجه اهمیت دیگر واقعیت‌ها، مقولات و دیدگاه‌های غیر علمی و اجتماعی نیز هست و صادقانه می‌کوشد تا چنین متغیرهایی را در تحلیل‌ها و راه‌حل‌هایش بگنجانند.
- ۳- هر مجموعه‌ای از فنون - از جمله فنون ریاضی - را که برای حل مسأله مورد بحث لازم باشد به کار می‌گیرد، اما هرگز اجازه نمی‌دهد هیچ فنی در انتخاب مسأله غالب باشد، تا چه رسد به آن را تعیین کند.
- ۴- همواره تاریخ عقاید مربوط به موضوع را در پس‌زمینه مطالعه خویش نگهدارد، حتی اگر لزوماً این را اظهار نکند.

پ- برخی دیدگاه‌ها و نظریه‌های خاص در چارچوب نگاه نئوکلاسیکی به اقتصاد

در برخی از منابع، اقتصاد سیاسی بر دیدگاه‌ها و نظریه‌های خاصی دلالت می‌کند که در چارچوب سرمشق کلی اقتصاد نئوکلاسیکی پرورده شده‌اند و خود را حاصل تکامل مباحث مطرح شده در "اقتصاد رفاه" دانسته و در ارتباط با آن تعریف می‌کنند (متوسلی، ۱۳۷۶: ۷۴). این دیدگاه‌ها که می‌توان از آنها با عنوان "اقتصاد سیاسی نئوکلاسیکی" یاد کرد، ضمن آنکه خود را بخشی از سرمشق نئوکلاسیکی می‌دانند با چند ویژگی خود را از اقتصاد رفاه نئوکلاسیکی متمایز می‌کنند (Colander, 1984: 2): اولاً، مدعی‌اند که اقتصاد رفاه نئوکلاسیکی، دولت را "نیروی برونزا" فرض می‌کند در حالی که آنها دولت را، حداقل به صورت بخشی، "نیروی درونزا" تلقی کرده و خط‌مشی‌های اتخاذ شده توسط دولت را منعکس کننده علایق عمیق درونی جامعه به شمار می‌آورند. ثانیاً، اقتصاد رفاه با تأکید بر ساز و کارهای خودکار درونی اقتصاد (دست نامرئی) باور دارد که نوسان قیمت‌ها با اضافه تقاضا و اضافه عرضه مقابله کرده و توازن را برقرار می‌کند، در حالی که اقتصاد سیاسی نئوکلاسیکی علاقه‌مند به فهم تلاش‌هایی است که با پیش‌بینی تحول در قیمت‌ها می‌کوشد با سامان‌دهی، تباری و ایجاد تشکل‌های ویژه، جلو نوسان آزاد قیمت‌ها را گرفته و سودهای ویژه خویش را حفظ نماید. ثالثاً، در اقتصاد رفاه نئوکلاسیکی، وجود رقابت کامل و نهادهای متناسب با آن مفروض گرفته می‌شود در حالی که اقتصاد سیاسی نئوکلاسیکی به تلاش‌هایی علاقه‌مند است که برای جلوگیری از تداوم وضعیت رقابت کامل و تثبیت همیشگی آن صورت می‌گیرد. کوشش‌هایی که برای ایجاد انحصار و تباری و تبدیل وضعیت رقابتی به وضعیت انحصاری صورت می‌گیرد، از موضوعات مورد توجه اقتصاد سیاسی نئوکلاسیکی است.

البته اقتصاد سیاسی نئوکلاسیکی در درون خود گرایش‌های متنوعی را جای داده است؛ به گونه‌ای که می‌توان طبقه‌بندی‌های مختلفی از آن ارائه کرد. از میان این گرایش‌ها سه دیدگاه از شهرت بیشتری برخوردار است: دیدگاه تاریخی (با تأکید بر نظرات داگلاس نورث)، دیدگاه انتخاب جمعی و تباری توزیعی و دیدگاه انتخاب عمومی و رانت‌طلبی (متوسلی، ۱۳۷۶: ۷۴).

ت- شاخه‌ای میان رشته‌ای از علوم اجتماعی

این مفهوم از اقتصاد سیاسی به دو صورت مختلف طرح شده است: در شکل نخست، "اقتصاد سیاسی" به عنوان شاخه‌ای از دانش که حاصل همکاری میان علم اقتصاد و علم سیاست است، تعریف شده است. در این تعریف، "اقتصاد سیاسی" شاخه‌ای از دانش است که در آن از چشم‌انداز مقولات و مفاهیم و روش کار علم اقتصاد به حوزه زندگی سیاسی و حکومت نگریسته می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۴۰). تعبیر دیگر از اقتصاد سیاسی حوزه وسیع‌تری برای آن در نظر می‌گیرد. در

این تعبیر، اقتصاد سیاسی، حوزه‌ای است که از تداخل قدرت سیاسی، نیروهای اقتصادی و گروه‌بندی‌ها و نهادهای اجتماعی پدید می‌آید (احسانی، ۱۳۷۹: ۵). از این دیدگاه، آنچه در قبل از اواخر قرن نوزدهم میلادی با کمک گرفتن همزمان از سه دانش "علم اقتصاد"، "علم سیاست" و "جامعه‌شناسی" مورد مطالعه قرار می‌گرفته است، به تدریج به طور مجزا، موضوع بررسی واقع شده و احیاء مجدد مفهوم "اقتصاد سیاسی" یعنی تلاش مجدد برای ترکیب دوباره ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در این حوزه و مطالعه آن از طریق یک دانش میان رشته‌ای.

به نظر می‌رسد موجه‌ترین و بی‌طرفانه‌ترین کاربرد برای اصطلاح "اقتصاد سیاسی"، به‌کارگیری آن به عنوان یک "شاخه میان رشته‌ای از علوم اجتماعی" است. در اینکه موضوع مورد بررسی "اقتصاد سیاسی" حداقل مورد علاقه مشترک علم اقتصاد و علم سیاست است، می‌توان با اطمینان نظر داد. اما در اینکه آیا باید علم جامعه‌شناسی را نیز به همکاری فراخواند می‌توان قدری تردید روا کرد. شاید بهتر آن باشد که به جای گسترده کردن بسیار زیاد دایره شمول مباحث این شاخه از دانش، تنها یکی از رشته‌های آن را قدری وسیع‌تر تعریف کنیم. به این صورت که در تعریف "علم سیاست" آن را به گونه‌ای تعریف کنیم که کم و بیش مباحث مربوط به آنچه که به "جامعه‌شناسی سیاسی" مربوط می‌شود را نیز در بر گیرد. در واقع با این تعریف، هم از موضع تأثیرگذاری حکومت بر نیروهای اجتماعی و هم، از زاویه تأثیرگذاری نیروهای اجتماعی بر حکومت به عرصه سیاست نگریسته می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۰). با این توضیح می‌توان به جستجوی ارائه تعریف مشخص‌تری از "اقتصاد سیاسی" پرداخت.

در یک تعریف، "اقتصاد سیاسی" عبارت است از: "بررسی جریانهای اجتماعی و نهادی که از طریق آنها گروه‌های معینی از طبقات درآمد اقتصادی - سیاسی، تخصیص منابع تولیدی را در حال و آینده و در جهت منافع خود کنترل می‌کنند" (تودارو، ۱۳۶۴: ۴۰). ممکن است گفته شود که این تعریف مبتنی بر برخی از پیش‌فرضها، و داوری‌هاست. اگر بخواهیم تعریف بازهم بی‌طرفانه‌تری ارائه کنیم، می‌توانیم بگوییم که اقتصاد سیاسی عبارت است از "مطالعه رابطه میان سیاست و اقتصاد، با تأکید بر ابعاد سیاسی تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و ابعاد اقتصادی تصمیم‌گیری‌های سیاسی".

دیدگاه‌های مختلف در اقتصاد سیاسی

مشکل بهره‌گیری از مفهوم و اصطلاح اقتصاد سیاسی با برخورد به تنوع کاربردها و تعریف‌های آن آغاز می‌شود اما به همین جا ختم نمی‌گردد. مشکل زمانی افزون می‌شود که با مجموعه‌ای نامتجانس از دیدگاه‌ها و مکاتب، ذیل این عنوان کلی مواجه می‌شویم. چندگانگی و تنوع مکاتب و

دیدگاه‌ها، به‌کارگیری مفاهیم و نظریه‌ها را برای ارائه تحلیلی از اقتصاد سیاسی یک جامعه دچار مشکل می‌سازد. نگاهی به برخی از طبقه‌بندی‌های ارائه شده در این زمینه این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد.

در یک طبقه‌بندی، مکاتب اقتصاد سیاسی به ترتیب پیدایش تاریخی خود به سه گروه تقسیم شده‌اند (اقتصاد سیاسی، ۱۳۸۳: ۹): مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک (در برگیرنده مکاتب سوداگری، تاریخی، اتریش و اقتصاد آزاد)، مکتب اقتصاد سیاسی مارکسیستی و مکتب اقتصاد سیاسی نوین (در برگیرنده رهیافت‌های: نهادی-سازمانی، تغییرات نهادی و تاریخی اقتصاد، ساختاربنندی و راهبردی-عقلایی، انتقادی، انتخاب عمومی جدید و هویت فرهنگی). در طبقه‌بندی دیگری، مکاتب اقتصاد سیاسی به چند گروه تقسیم شده‌اند (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: فصل اول): کلاسیک، نئوکلاسیک، کینزی، توسعه و نو.

مشکل طبقه‌بندی‌های فوق آن است که "معیار طبقه‌بندی" در آنها به دقت تعریف نشده است و مرز میان دانش اقتصاد سیاسی و سایر دانش‌ها و طبقه‌بندی‌های مرسوم در آنها نیز مشخص نگردیده است؛ به گونه‌ای که می‌توان چند گروه را در یکدیگر ادغام کرد و یا یک گروه را به گروه‌های کوچکتر تفکیک نمود. به علاوه مانند همین طبقه‌بندی‌ها را می‌توان در رشته‌های دیگر نیز مشاهده نمود. از میان طبقه‌بندی‌های مختلف پیشنهاد شده، می‌توان ادعا کرد که طبقه‌بندی پیشنهادی توسط هاوالت و رامش از منطق و استحکام بیشتری برخوردار است. برمبنای پیشنهاد آنها، دیدگاه‌های مختلف در مورد اقتصاد سیاسی را می‌توان با دو معیار طبقه‌بندی کرد (هاوالت و رامش، ۱۳۸۰: ۳۰). این دو معیار عبارتند از:

۱- واحد اصلی تحلیل

۲- جایگاه و ساخت نظری دیدگاه مطرح شده

از نظر واحد اصلی تحلیل، به طور استقرایی می‌توان گفت که دیدگاه‌های مختلف، پیرامون یکی از سه محورهای فرد، گروه و سازمان (نهاد) شکل گرفته‌اند. از لحاظ معیار دوم نیز این دیدگاه‌ها گاه خود جزئی از یک نظریه عمومی‌تراند و ساختی قیاسی (از کلی به جزئی) دارند و گاه خود نظریه‌ای خاص و موردی بوده و ساختی استقرایی (از جزئی به کلی) دارند. با تکیه بر این دو معیار، طبقه‌بندی زیر پیشنهاد می‌گردد:

جدول ۱. طبقه‌بندی دیدگاه‌های موجود در زمینه اقتصاد سیاسی

| واحد اصلی تحلیل | جایگاه و ساخت نظری | بخشی از یک نظریه عمومی (قیاسی) | خاص و موردی (استقرایی) |
|-----------------|--------------------|--|----------------------------|
| فرد | | نظریه انتخاب عمومی و نظریه انتخاب جمعی | نظریه اقتصاد رفاه |
| گروه | | گرایش‌های مختلف مارکسیستی و تحلیل‌های طبقاتی | چندگانه‌گرایی و رسته‌گرایی |
| سازمان یا نهاد | | نهادگرایی جدید | حکومت‌گرایی (حکومت محوری) |

منبع: هاوالت و رامش، ۱۳۸۰.

بدون آنکه وارد بحث تفصیلی در مورد هر یک از دیدگاه‌ها شویم، به معرفی مختصر هر کدام می‌پردازیم.

۱- نظریه‌های انتخاب عمومی^۱ و انتخاب جمعی^۲.

دیدگاه انتخاب عمومی که بیش از هر کس با نام جیمز بوکانان شناخته می‌شود، به دلیل محوریتی که در تحلیل‌های خود به مفهوم "رانت" می‌دهد، به عنوان "رهیافت رانت‌جویی" نیز شناخته می‌شود. نظریه انتخاب عمومی به کارگیری چارچوب مفهومی - نظری است که در قالب نگاه نئوکلاسیکی و در زمینه مباحث اقتصاد خرد پرورده شده است، برای فهم، تفسیر و تبیین رفتارهای سیاسی (دنهارت، ۱۳۸۰: ۲۳۷). به موازات طرح نظریه انتخاب عمومی توسط جیمز بوکانان، نظریه دیگری طرح شده است که از آن به عنوان نظریه "انتخاب جمعی" یاد می‌شود. طراح این نظریه منکور اولسون است (Olson, 1965). اولسون در اثر کلاسیک خویش (۱۹۶۵)، نظریه‌ای را در باب رفتار جمعی مطرح کرده است که نتایجی خلاف عرف و درک عمومی دارد. اولسون با طرح مقدماتی، ادعایی را طرح می‌کند که به "قضیه اقدام جمعی"^۳ اولسون مشهور است و به صورت زیر بیان می‌شود (لیتل، ۱۳۷۳: ۹۴): "در گروه بزرگی که پرداخت سهمیه فرد، تأثیر محسوسی در کل گروه یا نفع و ضرر شخصی افراد دیگر گروه ندارد، تا اجبار و تشویقی از بیرون،

1. Public Choice
2. Collective Choice
3. Theorem of Collective Action

اعضای گروه را وادار نکند که در جهت نفع مشترک‌شان عمل کنند، قطعاً آن منفعت جمعی حاصل نخواهد آمد".

۲- گرایش‌های مختلف مارکسیستی

پس از فروپاشی نظام‌های کمونیستی، به سختی می‌توان از وجود یک نگاه یا گرایش غالب در میان مارکسیست‌ها سخن گفت. در حالی که تا پیش از فروپاشی می‌توان از موقعیت سرکردگی (هژمونیک) قرائت لنینیستی از مارکسیسم نسبت به سایر قرائت‌ها سخن گفت. اما به طور اجمالی می‌توان گفت که در گرایش‌های مختلف مارکسیستی، تولید مادی پایه تکامل اجتماعی است و تاریخ جوامع از جهت محتوای خود، تاریخ توالی و تسلسل اشکال مختلف اقتصادی-اجتماعی است که "صورت‌بندی اجتماعی" نام دارند و پایه مادی هر صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی "شیوه تولید" است. شیوه تولید نیز به نوبه خود مرکب از دو جزء است:

۱- نیروهای مولده

۲- مناسبات تولید

از تعارض همین دو جزء است که تحول اجتماعی رخ می‌دهد و "زیربنای" جامعه (شیوه تولید) تغییر کرده و به دنبال آن "رو بنا" (ایدئولوژی، فرهنگ، گرایش‌های حقوقی و دینی و نهادهای اجتماعی چون دولت و خانواده) دگرگون می‌گردند. از نگاه مارکسیسم، طبقات نقش اصلی را در تحولات اجتماعی بازی می‌کنند. علاوه بر این از نگاه مارکسیستی، حکومت در جامعه طبقاتی، ماشینی است برای حفظ سیادت و سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر (طبری، ۱۳۵۸: ۸۶).

علاوه بر دیدگاه‌های مارکسیستی، جامعه‌شناسان و تحلیل‌گران دیگری را نیز می‌توان یافت که با ترکیب کردن اندیشه‌های مارکس با اندیشه‌های افرادی چون ماکس وبر، از مفهوم "طبقه اجتماعی" برای تحلیل اقتصاد سیاسی بهره می‌گیرند. به دلیل گستردگی طیف این گروه از صاحب‌نظران، تلخیص وجوه مشترک دیدگاه‌های آنها بسیار دشوار است. تنها می‌توان گفت که همه آنها با در نظر گرفتن مفهوم طبقه اجتماعی می‌کوشند تا از مفهوم "منافع شناخته شده" هر طبقه برای درک بهتر پدیده‌های اقتصاد سیاسی بهره گیرند.

۳- نظریه نهادگرایی جدید

متون مربوط به اقتصاد نهادگرایی جدید^۱ در برگیرنده طیف گسترده‌ای از مباحث است. بخشی از این نوشته‌ها به "نهادهای" و عوامل تعیین‌کننده آنها مربوط می‌شوند. اما عناوین متنوع دیگری نیز

1. The New Institutional Economics

در آنها مورد بحث قرار می‌گیرند؛ عناوینی چون: تحلیل هنجارهای رفتاری، اتحاد افراد دارای سلیقه‌ها و ترجیحات مختلف در ائتلاف انتخاباتی، تشکیل گروه‌های هم‌سود، مشکلات و پیش‌نیازهای کنش جمعی، هزینه‌های مبادله، نظریه سازمان، محدودیت عقلانی رفتار انسان، پیدایش قواعد تجربی برای تصمیم‌گیری بنگاه، عوامل تعیین‌کننده ساختار بنگاه، مشکلات همکاری، رفتار رانت‌جویی، تحولات فناوریانه و رابطه‌اش با تحولات نهادی و عوامل تعیین‌کننده و نتایج حقوق مالکین. اگر چه مباحث مطرح شده توسط نهاد گرایان جدید بسیار متنوع است اما با کمی تسامح می‌توان یک هدف کلی را در میان تقریرهای متنوع آنها جستجو کرد. به طور کلی هدف اقتصاد نهاد‌گرای جدید آن است که عوامل تعیین‌کننده نهادها و تکامل آنها را در طول زمان توضیح دهد و همچنین کارایی اقتصادی و نیز تبعات آن را ارزیابی نماید (رنانی، ۱۳۷۶: ۱۴۷).

در نهاد‌گرایی جدید، نهادها محصول طراحی انسان‌ها و پیامدهای اقدامات هدفمند توسط افرادی هستند که به آنها به عنوان ابزاری برای نیل به موفقیت می‌نگرند. در این دیدگاه، نهادها زمینه‌ساز تولید و تبادل اطلاعات در سامانه‌های مختلف زندگی جمعی هستند و اهمیت آنها به نقشی که در کاهش (یا افزایش) هزینه‌های مبادله ایفاء می‌کنند باز می‌گردد (powell & DiMaggio, 1991:8). در نگرش نهاد‌گرایی جدید، دو نوع نهاد اجتماعی نقش مهمی در به حداقل رساندن هزینه‌های مبادله دارند: یکی بازار و دیگری دیوانسالاری و سلسله مراتب.

در نهاد بازار، هزینه لازم برای تأمین اطلاعات معمولاً جانبی محسوب می‌شود در حالی که در نهاد دیوانسالاری این هزینه درونی بوده و در محاسبات هزینه‌ای شرکتها محاسبه می‌گردند. نهاد‌گرایی جدید به دلیل جلب توجه به نقش نهادهای بین‌المللی و محلی در ایجاد محدودیت در انتخاب راه‌حل‌ها بسیار مفید و کارآمد هستند؛ اما به طور معمول از دو زاویه مورد پرسش قرار می‌گیرند. نخست اینکه افراد، گروه‌ها، طبقات و حکومتها دارای علائق خاصی هستند و به طور معمول این علائق را در بستر سازمانهای رسمی، ضوابط و هنجارهای مرسوم (تعریف وسیع نهاد) دنبال می‌کنند. نهاد‌گرایی نشان می‌دهد که آنها چگونه تحت تأثیر نهادها خواسته‌های خود را دنبال می‌کنند، اما در مورد خود این علائق و جهت‌گیری‌های ناشی از آنها سکوت کرده یا به منابع نظری دیگر ارجاع می‌دهد (Atkinson, 1993: 67).

نکته دوم به نسبت این رویکرد با کارکردگرایی باز می‌گردد. آیا نهاد‌گرایی جدید می‌تواند بدون توسل به کارکردگرایی توضیح قابل قبولی در مورد مبدأ نهادهای اجتماعی پیدا کند (Cammack, 1992: 397). تفاوت نهاد‌گرایی جدید با نهاد‌گرایی قدیمی‌تر این است که، نهاد‌گرایی جدید در چارچوب سرمشق نئوکلاسیک، دست به گسترش نظری می‌زند، تا توانایی علم اقتصاد متعارف را در توضیح پدیده‌هایی که تا کنون غیر قابل فهم بودند، افزایش دهد؛ در حالی که تحلیل‌های نهاد‌گرایی قدیمی کاملاً از چارچوب

مرسوم نئوکلاسیک خارج و در پی بر انداختن آن بود (Nabli & Nugent, 1989). به دلیل همین پیوند اقتصاد نهادگرایی جدید با اقتصاد نئوکلاسیکی است که می‌توان آن را جزئی از یک نظریه عمومی‌تر و برخوردار از ساختار قیاسی تلقی کرد.

۴- نظر به اقتصاد رفاه

اگر چه اقتصاد رفاه، بخشی از مباحث خرد نئوکلاسیکی است و از این لحاظ می‌باید بخشی از یک نظریه عمومی به حساب آید؛ اما به دلیل بهره‌گیری خاصی که از آن در زمینه اقتصاد سیاسی می‌شود، آن را در بخش جداگانه‌ای قرار داده‌ایم. اقتصاد رفاه با مسأله بهترین تخصیص (تخصیص بهینه) عوامل تولید میان تولید کنندگان کالاها و خدمات مختلف و بهترین توزیع کالاها و خدمات میان مصرف کنندگان سر و کار دارد. به عبارت دیگر، اقتصاد رفاه مسائل ناشی از خط‌مشی‌های اقتصادی مؤثر بر تخصیص منابع را مورد بررسی قرار می‌دهد و به ما کمک می‌کند تا مطلوب بودن اجتماعی وضعیت‌های مختلف اقتصادی را مورد ارزیابی قرار دهیم. در واقع بر خلاف آنچه ممکن است از عنوان اقتصاد رفاه به ذهن متبادر شود، این دانش هیچ خط‌مشی مشخصی برای تبدیل یک وضعیت به وضعیت دیگر پیشنهاد و تجویز نمی‌کند بلکه خط‌مشی‌های پیشنهادی را از نظر مطلوب بودن اصل تغییر و نتیجه تغییر، مورد ارزیابی قرار می‌دهد (قدیری اصلی و همکاران، ۱۳۶۴: ۴۲۸).

مباحث اقتصاد رفاه از مجرای ارزیابی خط‌مشی‌های اقتصادی با اقتصاد سیاسی پیوند می‌خورد؛ اما آنچه که این شاخه از دانش را به طور خاص با اقتصاد سیاسی پیوند می‌دهد، مجموعه مباحثی است که ذیل عنوان "درماندگی بازار"^۱ و "درماندگی دولت"^۲ مطرح می‌گردد. درماندگی ساز و کار بازار و نظام قیمت‌ها یا ناشی از عدم امکان تشکیل بازار جهت تخصیص بهینه کالاها و عوامل تولید است و یا ناشی از اینکه با وجود تشکیل بازار، این بازار از ویژگی‌های بازار رقابت کامل برخوردار نیست (طیبیان، ۱۳۶۸: ۲۲۵).

در متون مربوط به اقتصاد رفاه به طور معمول موارد زیر از موارد درماندگی بازار محسوب می‌گردند:

- ۱- تأمین عدالت اجتماعی،
- ۲- ارائه و تخصیص کالاهای عمومی،
- ۳- وجود نتایج و عوارض مفید یا زیان‌آور جنبی،
- ۴- وجود شرایط غیر رقابتی در بازار،
- ۵- تهی‌سازی بهینه منابع فناپذیر،

1. Market Failure
2. Government Failure

۶- بالا بودن درجه مخاطره و اندک بودن پاداش سرمایه‌گذاری،

۷- ناپایداری،

۸- عدم تعادل و بیکاری.

در مقابل بحث درماندگی بازار، بحث درماندگی دولت نیز مطرح شده است. طراحان بحث درماندگی بازار ادعا می‌کنند که در مواردی با وجود ضعف بازار، دولت نمی‌تواند با دخالت خویش وضعیت را بهبود بخشیده و فراتر از عمل کرد بازار ضعیف عمل نماید (Grande & Robinson, 1984). مواردی چون جا به جایی سازمانی، هزینه‌های فزاینده و پیامدهای ناخواسته مداخله به عنوان مصادیق درماندگی دولت طرح می‌گردند.

۵- چندگانه‌گرایی و رسته‌گرایی (صنف باوری)^۱

نظریه چندگانه‌گرایی (تکثرگرایی) در پاسخ به این سؤال شکل گرفته که آیا همه تصمیم‌ها به وسیله یک گروه گرفته می‌شود یا نه؟ از نظر طرفداران چندگانه‌گرایی، قدرت سیاسی در میان گروه‌های مختلفی پراکنده است که دارای منافع و علایق مختلف و متعارضی هستند. البته نا برابری در "قدرت"، "ثروت"، "منزلت" و "آموزش" مشاهده می‌شود لیکن در تحلیل نهایی، هر گروه از یک جهت دارای امتیازات بیشتری نسبت به گروه‌های دیگر است. این واقعیت ناشی از واقعیت تعدد و تنوع منابع قدرت سیاسی است. گروه‌های برخوردار از منابع قدرت به شیوه‌های گوناگونی در زمینه اتخاذ تصمیم و خط‌مشی‌گذاری در جهت منافع خودشان بر حکومت فشار وارد می‌کنند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۷۴).

رسته باوری (یا صنف‌گرایی) به دو معنای مختلف به کار می‌رود. یک معنای آن ایدئولوژیک و تاریخی است و معنای دیگر آن، الگویی در جامعه‌شناسی سیاسی - و به تبع آن اقتصاد سیاسی - است که در واکنش به الگوی چندگانه‌گرایی و در حاشیه آن عرضه شده است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۴۴). در معنای ایدئولوژیک تاریخی، رسته‌باوری به مفهوم ضرورت ایجاد هماهنگی میان طبقات مختلف جامعه و حضور هماهنگ آنها در صحنه اقتصاد و سیاست به کار رفته است؛ اما در معنای جامعه‌شناسی و اقتصادی آن، این ادعا طرح می‌شود که هماهنگی و وحدت طبقاتی لازمه تداوم جامعه است و این هماهنگی وقتی به دست می‌آید که طبقات بویژه سازمان‌های طبقاتی سرمایه و کار از حقوق و وظایف خود نسبت به یکدیگر آگاه باشند. به عبارت دیگر در دیدگاه رسته‌باوری، جامعه مرکب از اجزای مختلفی تلقی می‌شود که در بدنه واحدی وحدت یافته باشند و یک بدن را

تشکیل می‌دهند. ماهیت حکومت در این دیدگاه مستلزم توجه به منافع گروه‌های مختلف و جمع و تلفیق و تعدیل آنها به منظور حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی و نیز حداقلی از عدالت در درون بافت اجتماع است.

۶- دیدگاه حکومت‌گرایی^۱

با توجه به انتقادهایی که از دیدگاه‌های "چندگانه‌گرایی و رسته‌گرایی" می‌شد به تدریج دیدگاهی در میان اقتصاددانان سیاسی شکل گرفت که بر اهمیت ساختاری "نهادهای سازمان یافته اجتماعی" تأکید بسیاری داشت. اکثر صاحب‌نظران، مهمترین نهاد سازمان یافته را "حکومت" می‌دانستند و بر نقش کلیدی آن در فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی تأکید می‌کردند. در منابع مربوط به اقتصاد سیاسی می‌توان دو کاربرد مختلف از اصطلاح حکومت‌گرایی (یا حکومت محوری) را مشاهده کرد. یک کاربرد را می‌توان کاربرد "عام" و دیگری را کاربرد "خاص" نامید. در کاربرد عام ادعا می‌شود که "حکومت‌ها، جوامع را ایجاد می‌کنند و به آن‌ها نظم و سازمان می‌بخشند. حکومتها در یک قلمرو مشخص بر دیگر سازمان‌ها برتری دارند و فرهنگ را قالب می‌بخشند و به اقتصاد شکل می‌دهند" (Scokpol, 1984: 7). البته این دیدگاه عام گاه تعدیل شده و با پذیرش نقش نیروهای اجتماعی می‌کوشد تا ترکیبی از نقش محوری حکومت و نقش زمینه‌ای و مشروط و محدود کننده نیروهای اجتماعی ارائه کنند (McLennan, 1989).

حکومت‌گرایی به معنای خاص نیز نخستین بار توسط پل سوئیزی و برای اطلاق بر وضعیتی که نه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی به کار رفته است (سوئیزی و همکاران، ۱۳۶۲: ۵). مهمترین ویژگی مورد نظر پل سوئیزی، محوریت حکومت و دیوانسالاری است که حکومت را در این وضعیت در اختیار دارد. در مبحث اقتصاد سیاسی، کم و بیش حکومت‌گرایی در کاربرد عام آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ارزیابی دیدگاه‌های طرح شده در زمینه اقتصاد سیاسی

کوشیدیم تا با ارائه طبقه‌بندی از دیدگاه‌های طرح شده در زمینه اقتصاد سیاسی و توضیح مختصری در مورد هر یک از آنها، کم و بیش تنوعی را که در این زمینه وجود دارد، نشان دهیم. حال اگر قرار ما انتخاب نظریه‌ای از میان نظریه‌های موجود و به‌کارگیری آن به عنوان چارچوب مفهومی - نظری تحلیل وضعیت موجود باشد، می‌باید به بررسی انتقادی این دیدگاه‌ها و انتخابی از

1. Statism

میان آنها اقدام کنیم. هدف این نوشتار البته این نیست؛ اما برای دستیابی به هدف این نوشتار ناگزیریم اجمالاً به ابعاد معیارهای چنین ارزیابی‌هایی اشاره کرده و از آن نتیجه‌ای متناسب با هدف این نوشتار بگیریم. به نظر می‌رسد در ارزیابی دیدگاه‌های پیش‌گفته می‌توان از سه معیار "کفایت نظری"، "اعتبار تجربی" و "کارآیی خط‌مشی‌های پیشنهادی" بهره گرفت (فرانک، ۱۳۵۹: ۱۷).

به اجمال و اشاره، نگاهی می‌کنیم به امکان‌های موجود برای نقد دیدگاه‌ها با سه معیار فوق. روشن است که به‌کارگیری سه معیار فوق در ارزیابی هر یک از این دیدگاه‌ها نیازمند به نوشته‌ای مستقل و مفصل است. آنچه در پی می‌آید تنها اشاره‌ای است به برخی از انتقادهای مطرح شده به هر یک از این دیدگاه‌ها. آنچه انتقاداتی که در عرف و در میان جماعت‌های علمی جدی‌تر تلقی شده‌اند. بنابراین نباید از سطور آینده توقع رعایت به‌کارگیری جزئی معیارهای سه‌گانه را داشت.

در مورد دیدگاه‌های "انتخاب عمومی" و "انتخاب جمعی" از لحاظ نظری می‌توان ادعا کرد که هر دوی آن بر دو رکن نظری بنا شده‌اند: "فردگرایی روش‌شناختی"^۱ و "نظریه انتخاب عقلایی"^۲. همه انتقادهایی که بر کفایت نظری این دو وارد است، گریبان این دو دیدگاه را نیز می‌گیرند (لیتل، ۱۳۷۳: ۹۸ و ۳۱۱).

از لحاظ اعتبار تجربی نیز بر این دو خرده‌های بسیار گرفته شده است (هاولت ورامش، ۱۳۸۰: ۳۵). اینکه تا چه حد خط‌مشی‌های برآمده از این دو دیدگاه، یعنی حاکمیت ساز و کار بازار و حکومت حداقل، در حل مشکلات جوامع مختلف و برآوردن توقعات عمومی مردم آنها کارآمد خواهد بود، مناقشه بسیار می‌توان کرد.

دیدگاه‌های مارکسیستی نیز به دلیل مخدوش ساختن مرز علم و غیر علم (سروش، ۱۳۷۵)، بکارگیری مفاهیم مبهم و گاه مخدوش (سروش، ۱۳۶۱)، طرح ادعاهای بی‌دلیل و گاه کاملاً نادرست (پوپر، ۱۳۶۴)، عدم توانایی در توضیح پدیده‌های جاری و روزمره زندگی و اقتصاد (Lange, 1935)، اسطوره‌سازی و ترویج نگاه راز و رانه‌هگلی به روابط اقتصادی (Robinson, 1950) و بی‌توجهی به طرف تقاضا و مطلوبیت در اقتصاد (قدیری اصلی، ۱۳۶۳) به سختی مورد انتقاد قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد امروز کمتر صاحب‌نظری را می‌توان یافت که اندیشه‌های مارکس را بدون همراه کردن آن با اندیشه‌های کسانی چون وبر یا تجدیدنظر اساسی در آنها بپذیرد (کرایب، ۱۳۸۲).

1. Methodological individualism
2. Rational Choice Theory

در مورد خط‌مشی‌های برآمده از دیدگاه مارکسیستی نیز نگرانی از شکل‌گیری گونه‌ای از "آرمانشهرگرایی"^۱ زمینه‌ساز "تمامت‌خواهی"^۲ محور بسیاری از انتقادات مطرح شده است (پوپر، ۱۳۶۴). در واقع در نقد خط‌مشی‌های مارکسیستی تأکید بر پیامدهای منفی به جای لحاظ کردن کارآیی به مفهوم خاص خود، بیشتر مشاهده می‌شود.

در مورد نهادگرایی جدید، بهره‌ای که نهادگرایی جدید از "کارکردگرایی"^۳ و "تبیین کارکردی"^۴ برای توضیح جایگاه "نهادها" در نظام اجتماعی می‌گیرد، مشکل بسیار آفریده، به گونه‌ای که تمامی انتقادات وارد به کارکردگرایی را به دیدگاه نهادگرایی نیز تعمیم داده است. به علاوه به نهادگرایی جدید انتقاد می‌شود که قادر به ارائه توضیح مشخصی برای انگیزه‌ها و محرک‌های خط‌مشی‌گذاری اقتصادی نیست و تنها به طرح مفاهیم بسیار عام و کلی بسنده می‌کند. انتقادهای اصلی طرح شده در مورد اقتصاد رفاه همان مواردی است که زمینه را برای پیدایش جریانی فراهم ساخت که به "اقتصاد سیاسی نئوکلاسیکی" مشهور است. یعنی برونزا فرض کردن دولت، بی‌توجهی به مفهوم رانت‌جویی و مفروض گرفتن نهادهای مربوط به رقابت کامل (Colander, 1984: 2). در مورد اعتبار تجربی آن نیز نقدهای طرح شده در مورد اعتبار تجربی اقتصاد نئوکلاسیکی در اینجا نیز قابل تکرار است (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۶۱).

چندگانه‌گرایی و رسته‌گرایی نیز از انتقاد مصون نبوده‌اند. بی‌توجهی به نقش محوری حکومتها و استقلال نسبی آنها در خط‌مشی‌گذاری (هاولت ورامش، ۱۳۸۰: ۵۹) و دموکراسی "نخبه‌گرا، توازنی و چندگانه‌گرایی" که در تحلیل آنها مفروض گرفته شده است (هلند، ۱۳۷۸: ۲۲۱) از جمله این انتقادات‌اند. به علاوه از دل این گونه تحلیل، هم فاشیسم استخراج می‌شود و هم، دموکراسی‌های اجتماعی سبک جوامع کوچک شمال اروپا.

در باب حکومت‌گرایی نیز سخن بسیار گفته شده است. این دیدگاه را اغلب به دلیل ناتوانی‌اش در توجه به نیروهای اجتماعی مورد انتقاد قرار داده‌اند (McLennan, 1989) و به علاوه آن را در تبیین واقعیتها ناتمام تلقی کرده‌اند.

با توجه به انتقادهای مطرح شده در مورد هر یک از دیدگاه‌های موجود در زمینه "اقتصاد سیاسی" و ضرورت وجود یک چارچوب مفهومی - نظری مشخص برای یک تحلیل علمی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان از "اقتصاد سیاسی" و دیدگاه‌های مختلف مطرح شده در آن

1. Utopianism
2. Totalitarianism
3. Functionalism
4. Functional Explanation

برای ارائه تحلیلی از پدیده‌های درهم آمیخته اقتصادی و سیاسی بهره گرفت یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش توجه به دو نکته روش‌شناختی ضروری می‌نماید.

نکته اول: یکی از تمایزهای مهم علم و متافیزیک این است که یک نظریه علمی حتی اگر ابطال شود، می‌تواند به طور ناقص و جزئی صحیح باشد، اما ابطال یک قانون متافیزیکی به منزله ریشه کن کردن آن است و تماماً محو و زدوده می‌شود. به بیان دیگر در علم نقص و نقض یکی نمی‌شوند اما در متافیزیک یکی می‌شوند (سروش، ۱۳۷۵: ۷۸). بنابراین حتی اگر انتقادهای مطرح شده در مورد دیدگاه‌های مختلف اقتصاد سیاسی را کاملاً صحیح تلقی کنیم، ناپستی این وضعیت را به معنای غیر قابل استفاده بودن کامل آنها قلمداد نمی‌کنیم. هر یک از این دیدگاه‌ها می‌توانند تبیین‌کننده بخشی از واقعیت در شرایطی خاص باشند.

نکته دوم: برای یک پدیده اجتماعی، ضرورتاً یک توضیح عام و ثابت وجود ندارد. با تغییر موقعیت یک پدیده خاص، نوع و وزن متغیرهای توضیح دهنده آن نیز تغییر می‌کند. متغیرهای موجود در هر موقعیتی به نوبه خود سهمی در توضیح یک پدیده اجتماعی بر عهده می‌گیرند (چلبی، ۱۳۸۵: ۴۱).

نتیجه‌گیری اساسی که می‌توان از "اصل موقعیت" گرفت این است که نظریه‌های موجود در زمینه اقتصاد سیاسی، که بعضاً رقیب یکدیگر به نظر می‌رسند، هر کدام می‌توانند در حوزه‌ای خاص و در موقعیتی مناسب، تا حدی دارای قدرت توضیحی باشند. اینکه از دستاوردهای هر نظریه در چه محدوده‌ای می‌توان بهره گرفت بستگی به این دارد که: اولاً، تحلیل ما در چه سطحی صورت می‌پذیرد (فرد، گروه یا سازمان)؟ و ثانیاً در تحلیل خود بر کدامیک از کارکردهای نظریه تأکید بیشتری داریم؟ بر توصیف (چیستی)؟ یا تبیین (چرایی و چگونگی) یا پیش‌بینی (چه زمانی)؟ (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۸).

توجه به نقدهای وارد شده بر نظریه‌های مختلف اقتصاد سیاسی از یک سو و دو نکته روش‌شناختی فوق از سوی دیگر، ما را به سوی این نتیجه‌گیری بسیار مهم هدایت می‌کند: "از هیچ‌یک نظریه‌های موجود در زمینه اقتصاد سیاسی نمی‌توان به تنهایی برای توضیح و تبیین اقتصاد سیاسی ایران استفاده کرد". آیا این نتیجه‌گیری را می‌باید به این معنا گرفت که تا شکل‌گیری یک نظریه جامع، هر گونه بهره‌گیری علمی از مباحث اقتصاد سیاسی برای توضیح و تبیین وضعیت ایران امروز غیر مجاز است؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال منفی است. همچنین به نظر می‌رسد که "اقتصاد سیاسی" نه به عنوان یک نظریه مشخص علمی درباره "اقتصاد سیاسی" که به عنوان یک "برنامه پژوهشی" باید مورد استفاده قرار گیرد. اما برنامه پژوهشی دقیقاً به چه معناست؟

مفهوم "برنامه پژوهشی"^۱ از چارچوب مفهومی - نظری که توسط فیلسوف فقید علم، ایمره لاکاتوش^۲ و با هدف ارائه دیدگاهی منطقی - تجویزی درباره تحول علم مطرح گردیده، گرفته شده است. چارچوبی که برای توضیح چگونگی رفتار عالمان علوم تجربی در جهان واقعی توسط لاکاتوش ارائه گردیده و با نام "روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی علمی"^۳ مشهور شده، امروز در میان علم‌شناسان و فیلسوفان علم جایگاه مؤثری پیدا کرده است (سروش، ۱۳۶۹: ۴۴).

چارچوب پیشنهادی توسط لاکاتوش علاوه بر علم تجربی، این امکان را دارد که در زمینه سایر خلاقیت‌های انسانی مانند هنر، ادبیات، ماوراءالطبیعه و دین‌شناسی نیز به کار برده شود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۱۲).

از نظر لاکاتوش، پژوهشگران به طور دلخواه به مطالعه و پژوهش نمی‌پردازند، بلکه بیشتر درگیر یک برنامه پژوهشی هستند و توسط آن هدایت می‌شوند (گلاس و جانسون، ۱۳۷۳: ۱۰۷). این برنامه پژوهشی به آنها رهنمودهایی هم درباره چگونگی پیش رفتن و هم در مورد پرهیز کردن و توقف کردن ارائه می‌کند. هر برنامه پژوهشی درباره مواردی که نباید پیش رفت یا درباره روشهای پژوهشی که باید از آنها اجتناب کرد، نیز رهنمودهایی می‌دهد که به عنوان "رهنمودهای سلبی"^۴ از آنها یاد می‌شوند و اساساً رهنمودهای سلبی یک برنامه پژوهشی این ضرورت را گوشزد می‌کند که فروض پایه یا فرضیه‌های اساسی نهفته در پشت برنامه پژوهشی، که لاکاتوش آن را "هسته سخت"^۵ برنامه می‌نامد، نباید در معرض ابطال قرار گیرد. به دیگر سخن، رهنمود سلبی برنامه پژوهشی، قاعده روش‌شناختی‌ای است که قرار می‌گذارد هسته سخت برنامه نباید در طول پیشروی برنامه، ابطال یا اصلاح شود. در کنار رهنمود سلبی، هر برنامه پژوهشی شامل مجموعه‌ای از "رهنمودهای ایجابی"^۶ نیز هست که ما را راهنمایی می‌کند که چگونه پیش برویم و با چه روش پژوهشی، کار را دنبال کنیم (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۲۹۰).

به طور خلاصه در هر برنامه پژوهشی بر مبنای یک تصمیم روش‌شناختی، گروهی از فرضیات غیر قابل ابطال پنداشته می‌شوند و حتی در صورت برخورد یک برنامه پژوهشی با ابطال‌های تجربی و یا مشکلات منطقی، "هسته سخت" اصلاح یا تعویض نمی‌شود، بلکه گروه دیگری از فرضیات که به "کمربند محافظ"^۷ مشهورند، اصلاح یا تعویض می‌گردند.

1. Research Program
2. Imre Lakatos
3. MSRP= Methodology of Scientific Research Programs
4. Negative Heuristic
5. Hard Core
6. Positive Heuristic
7. Protective belt

رهیافت اقتصاد سیاسی برای تبیین و تحلیل خط‌مشی‌های اقتصادی یک "برنامه پژوهشی" است و نه یک نظریه مشخص و کاملاً تعریف شده. اصلی‌ترین رهنمود این برنامه پژوهشی، تلاش برای ادغام و ترکیب متغیرهای متفاوت برای توضیح پدیده واحد است. بنابراین، می‌توان هیچیک از چارچوب‌های پیشنهادی برای تحلیل اقتصاد سیاسی را که تا کنون توسط صاحب‌نظران مختلف ارائه شده‌اند نپذیرفت اما کماکان در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی باقی ماند. اقتصاد سیاسی دان بودن مستلزم نوعی گشودگی نظری است.

تشریح ابعاد اقتصاد سیاسی به عنوان یک برنامه پژوهشی، نیازمند مقاله مستقلی است، اما به عنوان یک طرح پیشنهادی مقدماتی، بدون آنکه وارد بحث تفصیلی و استدلالی در این زمینه بشویم، به برخی از عناوین احتمالی اشاره می‌شود. این بحث به صورت تفصیلی و مستدل در فرصت دیگری طرح خواهد شد.

الف) هسته سخت برنامه پژوهشی اقتصاد سیاسی

با توجه به توضیح ارائه شده در بخش‌های پیشین و در مقایسه با اقتصاد متعارف، می‌توان عناصر زیر را به عنوان هسته سخت برنامه پژوهشی اقتصاد سیاسی ارائه نمود:

- ۱- کنشگران اقتصادی را باید در جایگاه اجتماعی و تاریخی‌شان مطالعه کرد.
- ۲- عقلانیت کنشگران اقتصادی متناسب و سازگار با مناسبات اجتماعی مربوط به خودشان است.
- ۳- مالکیت خصوصی و حقوق ناشی از آن را نمی‌توان در همه وضعیت‌ها مفروض گرفت و بر مبنای آن به تحلیل واقعیت پرداخت.
- ۴- تخصیص منابع می‌تواند از طریق ساز و کارهایی غیر از ساز و کار بازار نیز صورت پذیرد.
- ۵- رفتار اقتصادی دولت را باید به عنوان یک متغیر درونزا در نظر گرفت و تحلیل کرد.

ب) رهنمودهای ایجابی برنامه پژوهشی اقتصاد سیاسی

- ۱- ساختار و کارکرد حکومت را از طریق مطالعه "ساختار حقوق اساسی کشور"، ساختار عرصه سیاسی، گرایش ایدئولوژیک حکومت" و "ماهیت دیوانسالاری حکومتی" مشخص نمایید.
- ۲- وضعیت نیروهای اجتماعی را از طریق مطالعه وضعیت "طبقات اجتماعی"، "گروه‌های منزلتی" و "جریانها و تشکل‌های سیاسی" مشخص نمایید.
- ۳- با مطالعه "هدف‌ها و انگیزه‌ها"، "چارچوب نهادی حقوقی و اجتماعی" و "دانش‌ها، ابزارها و روش‌های فنی" به تصور روشنی از نظام اقتصادی دست پیدا کنید.

- ۴- تعامل میان "ساختار و کارکردهای حکومت"، "نیروهای اجتماعی" و "نظام اقتصادی" را مشخص کنید.
- ۵- سیستم خط مشی‌گذاری عمومی را در قالب سه خرده سیستم شکل‌گیری خط مشی، اجرای خط مشی و ارزیابی خط مشی و روابط میان این سه خرده سیستم مورد بررسی قرار دهید.
- ۶- به مطالعه چگونگی تعیین‌کنندگی سه عامل (ساختار و کارکردهای حکومت، نیروهای اجتماعی، نظام اقتصادی) بر "سیستم خط مشی‌گذاری عمومی" بپردازید.
- ۷- حوزه اقتصاد سیاسی به طور مشخص، وضعیتی است که از تعامل سه عامل ساختار و کارکردهای حکومت، نیروهای اجتماعی و نظام اقتصادی حاصل می‌شود. به نگاهی کل‌نگر نسبت به این وضعیت دست یابید.

پ) کمربند محافظ برنامه پژوهشی اقتصاد سیاسی

همان‌طور که در تعریف کمربند محافظ گفته شد، کمربند محافظ شامل مجموعه‌ای از فرضیات است که هنگام برخورد با موارد مخالف می‌توان آنها را اصلاح کرد. رهنمودهای اجباری به ما می‌گویند که اصلاح کمربند محافظ برای فقط هسته سخت ضروری است. بخش عمده فرضیاتی که از هر یک از دیدگاه‌های پیش‌گفته در زمینه اقتصاد سیاسی گرفته می‌شوند، را می‌توان در محدوده کمربند محافظ قرار داد. به طور مثال این فرضیه مارکسیستی که رشد نیروهای تولید (نیروی مولده) باید نقش اصلی توضیح تحولات اقتصادی را برعهده داشته باشد، یک کمربند محافظ است. برای باقی ماندن در محدوده اقتصاد سیاسی کافی است که سطح فناوری معیشتی را به عنوان یک متغیر توضیح دهنده در نظر بگیریم و نیازی نیست که آن را متغیر محوری قلمداد کنیم. بنابراین اگر این فرضیه با مورد تجربی مخالفی مواجه شد می‌توان آن را برای حفظ هسته سخت اصلاح نمود.

ث) رهنمودهای سلبی برنامه پژوهشی اقتصاد سیاسی

همان‌طور که در تعریف رهنمودهای سلبی گفته شد، براساس این رهنمودها هیچ‌یک از عناصر هسته سخت اقتصاد سیاسی نباید در معرض ابطال قرار گیرند. در صورتی که به هر دلیل عناصر هسته سخت برنامه پژوهشی ابطال یا اصلاح شوند، ما از چارچوب برنامه پژوهشی خارج می‌شویم و به برنامه پژوهشی دیگری وارد می‌شویم. به بیان دیگر بر اساس رهنمودهای سلبی، عناصر هسته سخت به عنوان "اصول موضوع"، در جریان پژوهش پذیرفته می‌شوند و تنها در مقایسه میان برنامه‌های پژوهشی مختلف است که ممکن است مورد اصلاح و بازبینی قرار گیرند. رهنمودهای

سلبی نوعی "تصمیم‌گیری روش شناختی" است و معنای آن مصون بودن عناصر هسته سخت از بازبینی و اصلاح است.

منابع و مأخذ

- احسانی، کاوه (۱۳۷۹) باب گفتگو؛ فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، شماره ۲۸، تابستان، ص ۳-۷.
- اقتصاد سیاسی - هیئت علمی (۱۳۸۲) مکتب‌های اقتصاد سیاسی؛ فصلنامه اقتصاد سیاسی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، سال اول، شماره اول، ص ۹-۴۳.
- بار، رمون (۱۳۶۷) اقتصاد سیاسی - جلد اول؛ ترجمه منوچهر فرهنگ؛ تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی؛ تهران: نشر نی، چاپ اول.
- پوپر، کارل رایموند (۱۳۶۴) جامعه باز و دشمنانش؛ ترجمه عزت اله فولادوند؛ تهران: خوارزمی، چاپ اول.
- تودارو، مایکل (۱۳۶۴) توسعه اقتصادی در جهان سوم - جلد اول؛ ترجمه غلامعلی فرجادی؛ تهران: سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۵) تحلیل اجتماعی در فضای کنش تهران؛ نشر نی، چاپ اول.
- دو ورژ، موریس (۱۳۶۲) روش‌های علوم اجتماعی؛ ترجمه خسرو اسدی؛ تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- رنانی، محسن (۱۳۷۶) بازار یا نابازار؟! تهران، سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۹) مقدمه مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین؛ تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵) علم چیست؟ فلسفه چیست؟؛ تهران: صراط، چاپ دوازدهم.
- سوئیزی، پل و همکاران (۱۳۶۲) چند دیدگاه درباره شوروی؛ ترجمه علی مازندرانی؛ تهران: آگاه، چاپ اول.
- طبری، احسان (۱۳۵۸) بنیاد آموزش انقلابی؛ تهران: لوح، چاپ اول.
- غنی‌نژاد اهری، موسی (۱۳۷۶) معرفت‌شناسی علم اقتصاد؛ تهران: موسسه عالی آموزش و پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، چاپ اول.
- فرانک، آندره گوندر (۱۳۵۹) جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر سناجیان؛ تهران: دانشگاه صنعتی شریف، چاپ اول.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۴) ایدئولوژی و روش در اقتصاد؛ ترجمه محمد قائد؛ تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- کرایب، یان (۱۳۸۲) نظریه اجتماعی کلاسیک؛ ترجمه شهناز مسّی پرست؛ تهران: آگه، چاپ اول.

- کردزاده کرمانی، محمد (۱۳۸۰) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
- گلاس، ج. س. و. جانسون، و (۱۳۷۳) علم اقتصاد: پیشرفت، رکورد یا انحطاط؟؛ ترجمه محسن رنانی؛ اصفهان: فلاح‌ت ایران.
- متوسلی، محمود (۱۳۷۳) خصوصی‌سازی یا ترکیب مطلوب دولت و بازار؛ تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، چاپ اول.
- هاولت، مایکل و ام رامش (۱۳۸۰) مطالعه خط مشی عمومی؛ ترجمه عباس منوریان و ابراهیم گلشن، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ اول.
- Colander, David C. (1984) Neoclassical Political Economy: The Analysis of Rent Seeking & DUP Activities; Cambridge: Bollinger Publishing Company.
- Grand, Julian Le & Robinson, Roy (Ed) (1984) Privatization & the Welfer State; London: George Allen & Unmin.
- Lange, O (1935) Marxian Economics and Modern Economic Theory; in the Review of Economic studies, vol. II, No. 3, Jone.
- McLennan, Gregor (1989) Marxism, Pluralism & Beyond: Classic Debates & New Departures; Cambridge: Policy Press.
- Michael M. Atkinson (1993) Public Policy and the New Institutionalism; Toronto: Harcourt Brace Jovanovich.
- Nabil M. & Nugent J. B. (Ed) (1989) The New Institutional Economic & Development; North- Holland: Amsterdam.
- Paul cammack (1992) The New Institutionalism; Economy and society 21, 4: 397-429.
- Robinson, J. (1950) An Essay on Marxian Economics, oxf.
- Walter W. Powell & Paul j. DiMaggio (eds) (1991) The New Institutionalism in Organizational Analysis; Chicago: University of Chicago press.